

■ سال بیست وهفتم ■ شماره ۷۶۳۲ ■ پنجشنبه ■ ۳۰ اردیبهشت ۱۴۰۰

# ایران

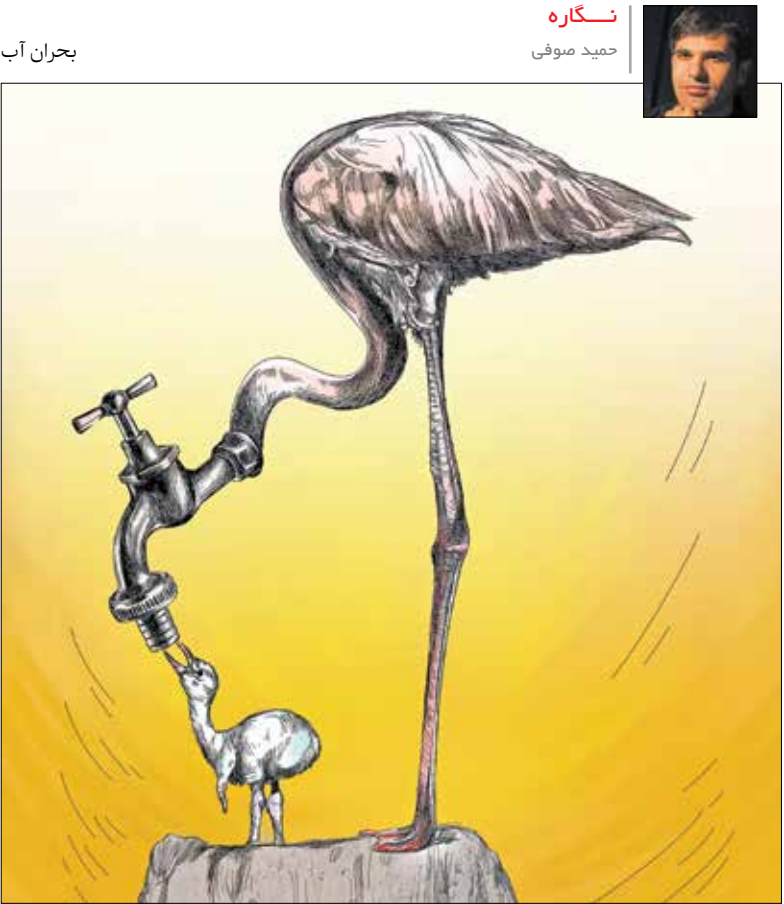
مساحب امتیاز: خبرگزاری جمهوری اسلامی  
مدیرمسئول: مهدی شفیعی  
سرمدبیر: جواد دلیری

اذان ظهر ۱۳/۰۱ | اذان مغرب ۲۷/۲۰ | نیمه شب شرعی ۰۵/۱۱ | اذان صبح فردا ۴/۱۵ | طلوع آفتاب فردا ۵/۵۵

**امام زمان(عج):** پناه به خدا می برم از ناپیانی بعداز بینایی و از گمراهی بعداز راهیابی  
و از اعمال ناشایست و فرو افتادن در فتنه ها.

**سخن روز**

بحران‌انوار، جلد ۵۳، ص:۱۹۰



**نگاره**

حمید موقوفی



بحران آب

## #بابک\_خرمدین

ماجرای قتل بابک خرم‌دین همچنان مهم‌ترین مسأله‌ای است که در شبکه‌های اجتماعی درباره‌اش می‌نویسند و حرف می‌زننداما

دیروز بحث‌ها جدی‌تر دنبال شد چون خبری درباره اعتراف پدر خانواده به قتل دختر و دامادش منتشر شد. قتلی به همان شیوه قتل بابک خرم‌دین. کاربران با تعجب و نازاحتی درباره این اعتراف‌ها می‌نوشتند و سؤالاتی را که برایشان مطرح شده با بقیه کاربران به اشتراک می‌گذاشتند.
اثرات منفی این اخبار بر جامعه و بخصوص کودکان هم موضوعی بود که کاربران زیادی به آن پرداختند: «سؤال همه مردم ایران و بلکه جهان: این دوداده خانواده نداشته؟» «واقعیت اینکه، کشتن آدم‌ا فقط خونریزی و منته کردنشون نیست، خیلی از آدم‌ها رو پشت قنار و تفکرات زنده به گور کردن و همه با سبلی صورت خودشون رو سرخ نگه داشتن. فرهنگ پدرسالانه در حاکمیت و در خانواده هر جامعه‌ای رو از زیر و روبه آشوب می‌کشونه بالاخره»، «حداقل سه نفرو کشته بعد می‌گه اونا مشکل اخلاقی داشتن. تکشیمون با اخلاق»، «دوستان توجه کنند وقتی روانپزشک قانونی میگه قاتل از نظر روانی سالم بوده به معنای این هست که هنگام وقوع قتل در حالتی که به اصطلاح قوانین حقوقی و کیفری جنون گفته میشه و در واقع باعث تخفیف جرم میشه نبوده، این نظر باز حقوقی داره نه بار تشخیص سایر اختلالات روانپزشکی که جزو جنون نیستن»، «از روان‌پزشک پرورنده پدر و مادر بابک خرم‌دین می‌خوام بگذاره لااقل کلمه «سالم» برامون بمونه. خیلی ممنون»، «داماد خانواده فک و فامیل و دوست و آشنا نداشته

## امنیت خبرنگاران

خبر ضرب و شتم یک خبرنگار توسط مأمور حراست **ماجرای** شبکه‌های اجتماعی و بخصوص توئیتر حساسی جنجالی شد.

فائزه مؤمنی خبرنگار روزنامه «صبح نو» در توئیتر نوشت: «یک ساعت ونیم توی مرکز واکسیناسیون بودم و با دکتر و کادر مصاحبه کردم. داشتم خارج می‌شدم که حراست گفت موبایل‌تو بده و ویساروپاک کن. اعتنا نکردم. موقع

خروج منو کشید و همین وسطا انگشتمش شکوند. عمل کردم، پیچ و مهره گذاشتن.» این توثیت باعث شد خیلی‌ها در شبکه‌های اجتماعی از حقوق خبرنگاران دفاع کنند و خواهان مجازات فرد خاطی شوند. علیرضا وهاب‌زاده مشاور وزیر بهداشت دیروز در پاسخ به توثیت فائزه مؤمنی نوشت: «بنده متأسفم و از شما عذرخواهی می‌کنم، هرچند این اتفاق و درد و

رنجی که داشتید قابل جبران نیست و باعث شرمندگی همیشگی برای من است. هر طور بفرمایید و تصمیم بگیرید در خدمت هستم و تمام تلاشم را برای احقاق حق شما خواهم کرد. قطعاً پیگیری قانونی و حقوقی نیز حق مسلم شماست. حلال کنید.» نظرات کاربران را درباره

تلفن: ۰۸۸۷۶۱۷۲۰
نمابر: ۰۸۸۷۶۱۲۵۴
ارتباط مردمی: ۰۸۸۷۶۹۰۷۵
پایگاه: ۰۳۰۰۴۵۱۲۱۳
روابط عمومی / نشانی: تهران خیابان خرمشهر،شماره ۲۰۸
مندوق پستی: ۰۳۳۸۸-۱۵۸۷۵ / امور مشترکین: ۰۸۸۷۴۸۰۰۰
چاپ: شرکت چاپ جام‌چم / سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی
چاپخانه جام چم برتر برنا
سازمان آگهی‌های روزنامه ایران: دارنده گواهینامه ایزو ۹۰۰۱ از شرکت NISCERT
تهران خیابان خرمشهر شماره ۱۶ / پذیرش سازمان آگهی‌ها: ۱۸۷۷ (۰۲۱)
انتشارات مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران: ۵-۸۸۵۴۸۸۹۲
**http://irannewsaper.ir**

## با افکار و احساسات پرانکنده نمی توان نوشت

**محمدرضا شمس/** برخی می‌گویند کرونا فرصت خوبی را برای نویسنده‌ها فراهم آورده و می‌توانند در خانه بنشینند و بنویسند و کارهای عقب‌افتاده خود را انجام دهند و نوشته‌های جدید داشته باشند، اما زمانی که نویسنده می‌خواهد دست به قلم ببرد آن قدر افکار و احساساتش پرانکنده است که نمی‌تواند بنویسد. دورنمای خوبی از این بیماری وجود ندارد. این بیماری حالا حالا‌ها هست که این موضوع ناامیدکننده است و تأثیر مستقیمی بر کار نویسندگان می‌گذارد. آن قدر درگیری فکری نویسنده زیاد است که نمی‌داند چه اتفاقی دارد می‌افتد، به همین دلیل نمی‌تواند زمان بگذارد و بنویسد و اگر چیزی بنویسد، متنی نیست که راضی‌کننده باشد و نازمانی که نویسنده از متن راضی نباشد، کارش را بیرون نمی‌دهد.

بخشی از گفت‌وگوی این نویسنده با ایسنا

## یادداشت



**امان‌الله قزایی**
**پدمقدم**
جامعه‌شناس

# تأثیر اخبار منفی سلبریتی‌ها بر جامعه

سلبریتی‌ها و افرادی که در جامعه مشهور و معروف هستند بر جامعه و بخصوص بر افکار و روحیات و طرز تفکر نسل جوان اثرگذار هستند. به همین دلیل به همان میزان که اخبار مثبت درباره آنها اثرگذار است با اخبار منفی بر جامعه تأثیر می‌گذارند. در واقع اخبار منفی که درباره سلبریتی‌ها و زندگی آنها منتشر می‌شود در جامعه و در میان نسل جوان که بیشتر احساساتی هستند و از سلبریتی‌ها الگوبرداری می‌کنند بازتاب بیشتری دارد و می‌تواند در افکار و ذهن‌شان تغییراتی به وجود بیاورد. این واقعبیتی است که نسل میانسال و کهنسال توجه کمتری به چنین اخباری نشان می‌دهد و تأثیر کمتری هم می‌پذیرد.

اخبار منفی سلبریتی‌ها در جامعه هراس ایجاد می‌کند اما باید به این نکته نیز توجه کرد که اخبار منفی درباره عملکرد و زندگی این چهره‌ها تأثیرات مثبت هم دارد و به نسل جوان هشدار می‌دهد تا راه احتمالاً اشتباه را طی و دنبال نکنند و حتی می‌تواند این پیام را به سلبریتی‌های دیگر هم منتقل کند.

سلبریتی‌ها و چهره‌ها می‌توانند جامعه را با زندگی و رفتارشان به حرکت وادارند. مانند زمانی که غلامرضا تختی کشته شد و پس از

## چیستی در ساحت نبستی

و نمی‌دانم کجای‌ها

«گوشه خورشید، از پشت کوه‌ها، برآمده بود. هوا داشت روشن می‌شد. سایه‌ها، جان گرفته بودند. درخت جوان و تنهای بید، کنار رودی جاری، چشمان‌اش را آرام باز کرد. به سایه‌اش نگاه انداخت. فریاد زد: «بزرگ شدم!». رود خندید. بید، دلخور شد. قهر کرد. ظهر شد. هوا گرم‌تر. بید، سایه‌اش را دید. آرام گفت: «کوچک شدم!». رود صدای حزن‌انگیزش را شنید. بید تشنه شد. به رود لیخن زد. رود، سیراب‌اش کرد. خورشید، نزدیک کوه‌های مغرب رسید. بید، چشم‌اش به سایه‌اش افتاد. فریاد زد: «بازهم بزرگ شدم!». هر دو، بلند خندیدند. آهسته، شب رسید. سایه‌ها محو شدند. بید، از غصه خواب‌اش برد. رود، آرام سیراب‌اش کرد. «کمال‌گرایی، در روان انسان، جایگاهی دست‌بالا دارد. در سبک زندگی امروزین، شتاب و بی‌حوصلگی، میهمان‌های ناخوانده‌ای هستند که میزان شده‌اند و شیوه و روش اندیشه ما را دستخوش تغییر قرار داده‌اند. از سوی دیگر، هنر، همچنان در زندگی ما حاضر است. عصر ارتباطات و انقلاب چهارم صنعتی هم، هنر را نتوانسته‌اند تماماً از آن خود کنند. بست‌مدرنیسم اندیشمندانه با بازگشت به خویش، گهگاه، بر ساخت امروزین هنر می‌تابد و داشته‌های اصیل‌مان را بیادآوری می‌کند. تئاتر، همچنان تئاتر است. اجراهای ساده و تمیز، روی صحنه می‌روند و تماشاگر، با روح بازیگر، همسو می‌شود. موسیقی و هنرهای تجسمی نیز، چنین‌اند. حتی سینما که با جلوه‌های ویژه و فناوری‌های نو، در کار تسخیر ذهن‌ها است، از جایگاه مجازی و دست‌نایافتنی پایین می‌آید و به‌نیال دمی آرامش و اندیشه، ذهن و روان مخاطب را می‌کادو. در این میان، «معنای زندگی» گاهی آنچنان تبدیل به اصل می‌شود که خود زندگی، از یاد می‌رود. عادت کرده‌ایم که در گذران امور، سایه‌هایی از زندگی را مشاهده می‌کنیم و همان را برای خودمان اصل قرار می‌دهیم. همه چیزمان را با آن می‌سنجیم و متأثر از آنیم. برای همین است که دائماً در تلاطم هستیم. اینها همه ریشه در آسیب‌های تربیتی دارد. پدر و مادرها، فرزندان‌شان را با این تلاطم‌ها بزرگ می‌کنند و کودکان همین‌گونه با طر‌حواره‌های ناقص یا ملتهب، بزرگ می‌شوند. یک اصل در قانون گشتالت وجود دارد به‌نام «تکمیل یا بستر». براساس آن، ما مؤلفه‌های اطراف را که ناقص‌اند در فرایند ذهنی‌مان، تکمیل می‌کنیم. این‌طوری می‌شود که مثلاً با موسیقی ما به‌دنیال رفع نقص‌ها یا تکمیل احساسات و درونیات‌مان هستیم. اما آن‌گاه که دچار تلاطم می‌شویم، این پازل ذهنی به‌هم می‌ریزد. حاصل این سرخوردگی، حالتی است به‌نام «خودآرامبخشی». ما را آسوده و آیزوله می‌کند و می‌شویم آدمی‌که از همه طلبکار است و هیچ کاری نمی‌کند. پیشنهاد می‌کنم، به جای یافتن معنای زندگی، خود زندگی را با هنرها، جست‌وجو کنیم. بازهم در این باره خواهم نوشت.

## پیشنهاد



**آرش انبسی**  
کارگردان

می‌گذارد و سرانجام آنچه را شایسته یک زندگی پویا و پرشور می‌داند عمل است. پدیداری که تنها در فضای عمومی و بر اساس تمایز فرد امکان وجود دارد.

در همین زمینه پیشنهاد می‌کنم فیلم «هانا آرنت» به‌کارگردانی مارگارت‌ه فون تروتا فیلمساز زن آلمانی رو ببینید. چیزی که جدا از موضوع و محتوای این فیلم می‌تواند برای ما آموزنده و راه‌گشا باشد نوع برخورد آرنت و نویسندگان و روشنفکران آلمانی با گذشته و تاریخ سرزمینشان است.

فیلم با تمرکز بر محاکمه آیشمن از افسران ارشد نازی که به‌دست موساد دستگیر شده است سعی دارد تا نشان دهد شر چگونه می‌تواند با عادی‌سازی خود بدون هیچ مانعی فرصت بروز پیدا کند. چیزی که آرنت از آن به ابتذال شر نام می‌برد. اینکه چطور مردم به ابزاری در دست حکومت‌ها برای رسیدن به مقاصد خود تبدیل می‌شوند و از زندگی و جان خود مایه می‌گذارند و بزرگ‌ترین فجایع تاریخی را رقم می‌زنند بدون اینکه هیچ سؤالی بپرسند.

## عکس نوشت

گل بی‌بی و پسرش الیاس کلندر زهی در روستای تاجمیر خراسان جنوبی، چند سالی است عروسک‌های سنتی این روستا را احیا کرده‌اند.
گل بی‌بی عروسک می‌سازد و پسرش الیاس شناسنامه‌ای برای آنان می‌نویسد و قصه زندگی آنان را که درواقع زندگی‌های واقعی مردم همان منطقه است، روایت می‌کند.

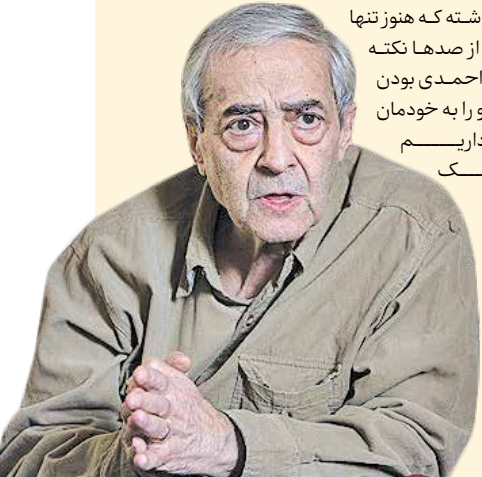
## احمدرضا احمدی بودن

اگر احمدرضا احمدی را از نزدیک دیده باشید حتماً با خودتان فکر کرده‌اید که این آقایانی که دارم می‌بینم نویسنده یا شاعر است. همین ابتدای کار می‌خواهم تکلیفم را با قیافه احمدرضا روشن کنم. او بسیار فتوت‌نیک است. این را خودش هم می‌داند. همان خوش‌تیپ خودمان. می‌داند چطور لباس بپوشد و چه استایلی داشته باشد. او را در فیلم سینمایی «بستچی» ببینید.
بعید است او را در آن شکل و قیافه دیده باشید و فراموش کرده باشید. از شاعران هم دوره احمدی کدام را می‌شناسید که وارد سینما شده باشد؟ یکی منوچهر آتش‌ی است، یکی محمدعلی سپانلو است. دیگر کدام شاعر را سراغ دارید که به سینما رفته باشد؟ شمس لنگرودی است که از همه جدی‌تر به سینما ورود کرد. یا رسول یونان که با همان لهجه ترکی‌اش وارد کارزار سینما شد. اما میان همه این شاعرانی که نام بردم احمدی بازبگر خوش‌چهره‌ای برای سینمای ایران به‌شمار می‌رفت. مثلاً بایبید او را بگذاریم کنار سعید کنگرانی یا مثلاً فرزتان دلجو یا اگر بخوایم کلاسیک‌تر عمل کنیم او را کنار بهروز وثوقی بگذاریم. اگر خوب چهره‌شان را با هم مقایسه کنیم چیزی کم و کسر ندارد که هیچ یک جاهایی هم خیلی چهره خارجی‌ای دارد. انگار به انگار از دل کویر آمده است. به کویر برویم، تجربه‌های زیسته‌ای که از کرمان دارد او را متفاوت می‌کند. حتی اگر زیاد هم در کرمان نمانده باشد. اما او در خوب دوره‌ای وارد تهران می‌شود. کودکی‌اش در تهران می‌گذرد. او تلفیقی می‌شود از تهران و کرمان. سادگی و صمیمیت کرمانی بودن را دارد و از آن‌طرف هم زرنگی تهرانی‌ها را در خودش جمع می‌کند. این است که می‌داند برای اینکه شاعر باشد باید خودش را ممتاز کند. گواه این حرف را هم می‌گذارم نامه‌ای که با فروغ فرخزاد رد و بدل می‌کند و آن‌جاست که خود بودن و ممتاز بودن را از فروغ یاد می‌گیرد. برای همین است که موجی راه می‌اندازد که تا سلا‌ها و تا هنوز هم یک‌هاتر همان موج است. موجی تک‌نفره که شکلی دیگر از شعر است. شکلی که شبیه بقیه نیست. حتی شبیه به فروغ هم نیست. شبیه به ادبیات تو رسمی شده هم نیست. زمانی که همه شکل دیگری هستند او مثل چند قله شعر نو شکل خودش است. همین برای او اعتبار ایجاد می‌کند و او می‌شود شاعر شعر «موج نو».

او در زمانه درستی به دنیا آمده است. شعر نو تازه دارد تجربه می‌شود. مدعیان میدان، قطب‌هایی هستند که سری در میان سرها دارند اما هنوز با تجربه سخت ورود نیست. این است که هنوز می‌توانی احمدرضا احمدی باشی و شاعر باشی نه اینکه شاعری باشی میان شاعران دیگر. اما آیا همین هم کافی است؟ او هم‌نسل بزرگان دیگری در زمینه‌های دیگر است. در رشته‌های موسیقی و تجسمی و تئاتر و سینما او رفقایبی دارد که محفل‌هایی که با آنها دارد او را ممتازتر می‌کند. این است که کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان جای مناسبی می‌شود برای بسیاری از همین رفقا که خودشان را در آنجا به نمایش بگذارند. همین در کنار هم بودن و از همدیگر تجربه پیدا کردن یکی از فاکتورهای مهم است که احمدی در دوره خوبی با آن مواجه بوده است. همین چند روز پیش یکی از آلبوم‌هایی که در کانون در سال ۱۳۵۴ منتشر شده را گوش می‌دادم. این آلبوم ترکیب شعر مولوی است با احمدرضا احمدی با موسیقی داریوش دولتشاهی و گویندگی بیژن مفید. صفحه «آفتاب آمد، آفتاب مهر آمد» تلفیقی از این اسم‌هاست. شعرهای احمدی رنگ و بوی خاص خودش را دارد. شعری که چه بزرگسال و چه نوجوان‌ها یک‌طور با آن برخورد می‌کنند. چیزی که در همه زنده می‌شود حس خوشایند نوستالژی، مهربانی، طبیعت، سادگی و... است. همین کافی است که توی ذهن جا بگیرد. در کنار همه اینها طنز بی‌مانند او را هم اضافه کنید. همین فیلم‌هایی که از او ساخته شده و در دسترس است این طنز را به‌خوبی نشان می‌دهد. شما هم مثل من شاید بارها ویدیوی محمد صالح‌علا را دیده‌اید که در آن می‌گوید: «به‌قول احمدرضا احمدی، یه دفعه قرار بذاریم، بشنیم، آه بکشیم». در همین جمله خیلی طنز وجود دارد. طنز تلخی که مخصوص احمدرضا است. طنزی که در رفتارش هم وجود دارد. اگر بخوایم تصویری خلاصه از او بدهم می‌گویم او به تمام معنا آرتیست است. او می‌داند چهره‌اش چه قابلیتی برای مشهور شدن دارد، او می‌داند شعرهایش چه پتانسیلی برای کودکان و نوجوانان و بزرگسالان دارد. او می‌داند چه وقت با صدای آرام و مهربان و حزن‌انگیزی که دارد در دل شما غوغا کند و می‌داند چه وقت نقاشی بکشد یا نمایشنامه و رمان بنویسد. او یک شاعر جامع‌الاطراف است. او شاعری است که می‌داند برای ادامه زندگی حرفه‌ای‌اش به حرف هیچ‌کس نباید گوش بکند و تنها کار خودش را بکند و شعر بگوید. او می‌داند که این شعر است که راه نجات اوست. در

پایان این نوشته که هنوز تنها

چند نکته از صدها نکته احمدرضا احمدی بودن است تولد او را به خودمان که او را داریم تبریک می‌گویم.



یک لغزش فقط وقتی تبدیل به اشتباه میشه که به‌جای اصلاح، انکارش کنی!

تالار شهر (city hall) کارگردان: هارولد بکر